**باسمه تعالی**

[تکمیل قید أوّل 1](#_Toc34338926)

[قید دوم: نقل میّت مستلزم فساد است 2](#_Toc34338927)

[قید سوم: نقل میّت با نبش قبر 4](#_Toc34338928)

**موضوع**: احکام اموات/مکروهات دفن میّت/ مکروهات

بسم الله الرّحمن الرّحیم 07/01/1396 – دوشنبه – ج 107

#### تکمیل قید أوّل

بحث به این مرحله رسید که نقل به مشاهد مشرّفه که مستحب است، یا لا أقلّ کراهت ندارد؛ آیا مطلق است، حتّی مستلزم تقطیع میّت و مثله کردن میّت هم بشود که مرحوم کاشف الغطاء قائل به این شد. یا اینکه مقیّد است به صورتی که مستلزم تقطیع نشود؛ که دیگران فرموده­اند؟ نسبت به این قید، بحث تمام شد. فقط یک کلمه­ای باقی مانده است؛ و آن این است که یکی از ادلّه­ای که برای کلام کاشف الغطاء آورده شده، اطلاق کلمات اصحاب است که گفته­اند «یجوز النقل إلی المشاهد المشرّفه». مرحوم صاحب جواهر و مرحوم خوئی در تنقیح و بعض دیگر گفته­اند که کلمات اصحاب اطلاق ندارد؛ جمله «إلّا المشاهد» استثناء از کراهت است. این را اضافه می­کنیم که کلمات اصحاب اطلاق ندارد؛ ولی منحصر به این هم نیست که صاحب جواهر ادّعا کرده است. گرچه عبارت محقّق در شرایع به صورت إستثناء از کراهت است. ولی بعض عبارات فقهاء این است که فرموده­اند «یجوز النقل إلی المشاهد». یا گفته­اند «یستحب النقل إلی المشاهد»؛ لذا باید همین جور جواب داد که اینها اطلاق ندارند؛ و از باب فی حدّ نفسه گفته­اند. این مثل «أحلت لکم بهمیة الأنعام» است؛ که منظور حلیّت از حیث بهیمة الأنعام است؛ نه اینکه و لو غصبی هم باشد. مثل بقیّه ادلّه مرخِّصه که اگر گفتند یجوز أکل الرّمان، یعنی مثل شرب خمر نیست. این است که آن را تکمیل می­کنیم، و می­گوئیم دلیل اطلاق اصحاب، ناتمام است؛ چون بعضی این جمله را در مقام استثناء از کراهت گفته­اند، که پر واضح است که اطلاق ندارد. و آنهائی هم که إبتداءً فرموده­اند یجوز یا یستحب، فی حدّ نفسه است.

#### قید دوم: نقل میّت مستلزم فساد است

اما قید دوم این است که نقل إلی المشاهد، مستلزم این است که بو بگیرد؛ و بدنش فساد پیدا بکند. مرحوم سیّد فرموده «ثمَّ لا يبعد جواز النقل إلى المشاهد المشرفة و إن استلزم فساد الميت إذا لم يوجب أذية المسلمين». وجه لا یبعد هم این است که أدلّه­ای که می­گوید «من تمسك بهم فاز و من أتاهم فقد نجا و من لجأ إليهم أمن و من اعتصم بهم فقد اعتصم بالله تعالى و المتوسل بهم غير خائب صلوات الله عليهم أجمعين» اطلاق دارد‌.

مخالف در این مسأله، مثل مرحوم صاحب جواهر است، که فرموده اگر موجب فساد میّت بشود؛ و سبب بشود میّت بو پیدا بکند، جایز نیست. ایشان برای عدم جواز، به وجوهی استدلال کرده است.

وجه أوّل[[1]](#footnote-1) این است که فرموده این هتک مؤمن است؛ و در روایت دفن داشتیم که إهانت و هتک مؤمن، جایز نیست.

مرحوم همدانی[[2]](#footnote-2) و دیگران جواب داده­اند که هتک، یک امر عرفی است. اینکه بدنش فاسد می­شود و بدنش بو می­دهد؛ هتک میّت نیست. چون به یک غرض أعلائی او را منتقل می­کنند. چون برای صلاح این میّ است، مردم نمی­گویند که بی احترامی کردید. اگر فرض این است که در مهلکه است، و نمی­توانیم بدون کندن دستش او را بیرون بیاوریم، قطع دست، هتک نیست. مرحوم همدانی اضافه کرده است فرموده خصوصاً که متعارف هست، و این کارها را مردم انجام می­دهند و نادر نیست. که منبِّه این است که هتک نیست. اگر هتک بود، مردم بر آن اصراری نداشتند. لذا از صاحب جواهر جواب داده است که نقل، هتک نیست.

و لکن به ذهن می­آید که شاید بشود بگوئیم فساد بدن، هتک نیست؛ چون بالأخره در قبر، بدنش از بین می­رود. ولی اینکه مثلاً بویش صاعد بشود، و مردم از آن متنفّر بشوند، فی الجمله هتک است. البته یک وقت یک وسیله­ای هست و بوی خوشی دارد و آن را در کنار میّت می­گذارند که بر بوی میّت غلبه پیدا بکند. فرمایش مرحوم صاحب جواهر فی الجمله، قابل انکار نیست؛ أحیاناً نقل میّت به مشاهد، هتک حساب می­شود. نه می­شود کلام صاحب جواهر را به نحو مطلق قبول کرد که هتک است؛ و نه فرمایش همدانی و تنقیح را قبول کرد که فرموده­اند هتک نیست. هتک یکی امر عرفی است؛ و چه بسا به غرض أعلی، ربطی ندارد.

وجه ثانی، مرحوم صاحب جواهر[[3]](#footnote-3) فرموده اینکه ما نقل بدهیم با این صفت، خلاف حکمت دفن است. اینکه فرموده­اند میّت را دفن بکنید، برای این است که روی زمین بدنش نگندد؛ و بویش صاعد نشود و مردم را أذیّت نکند؛ و هتک حرمتش نشود. حال اگر بخواهید بدنش را نقل بدهید، و بویش بالا برود، جایز نیست.

مرحوم همدانی و دیگران، در این وجه هم مناقشه کرده­اند که اینها علت تامه نیستند؛ و حکمت هستند. لذا شاهد آورده­اند که اگر کاری کردیم که بدنش فاسد نشد، مثلاً آن را مومیائی کردیم، باید بگوئید که دفن واجب نیست. ولی اینها گفتنی نیست. اینها حکمت هستند، و حُکم لا یدور مدار الحِکَم. لذا در جائی که این حکمت نیست؛ نمی­توان گفت که پس حرمت ثابت است.

وجه ثالث، تمسّک به اطلاقات دفن است؛ ظاهر کلام صاحب جواهر[[4]](#footnote-4) این است می­گوید ادلّه­ی وجوب دفن، اطلاق زمانی دارد. اینکه می­گوید «إدفنوا موتاکم» در هر زمانی این را می­گوید؛ ما از این اطلاق، دست بر می­داریم و می­گوئیم إلّا به مقدار مقدّمات دفن، و الا به مقدار نقل به مشاهد، اگر موجب فساد نباشد. اما بقیّه موارد مثل مقام که می­خواهیم نقلش بدهیم و فساد بدن و رائحه کریهه پیدا می­کند، مقیِّدی برای طلاق «إدفنوا» نداریم. و مقتضای اطلاق أزمانی إدفن می­گوید که الآن دفنش کنید، و نقلش خلاف امر به إدفن است. ممکن هم هست که این وجه را تأید بکنیم به اینکه در بعض روایات فرموده که «یغسل و یصلّی علیه فیدفن» که با توجه به «فاء» فهمیده می­شود که باید بلا فاصله بعد از نماز، دفن شود.

و لکن انصاف این است که ما نمی­توانیم از إدفن، اطلاق زمانی بفهمیم. این مثل سایر امرهائی است که در اصول می­گویند نه دلالت بر فور دارد و نه دلالت بر تراخی دارد. در علم اصول بحث شده که امر دلالت بر فور ندارد، تا چه رسد که دلالت بر فوراً ففوراً داشته باشد. در ذهن عرف، تقیید احساس نمی­شود، بحیث که اگر این کارها را انجام دادیم، (غسل و کفن و نماز) ولی یک ساعت طول کشید، نمی­گویند که خلاف امر انجام داده است. تعجیل مستحب است. سیره بر خلاف این است و گفتنی هم نیست و قابل التزام نیست.

یک امر رابعی را هم مرحوم صاحب جواهر فرموده است؛ فرموده علماء گفته­اند اگر بدنش فاسد می­شود و رائحه بلند می­شود، او را بدون غسل دفن کنید؛ یا اگر منتظر کفن بمانید، فاسد می­شود؛ می­گویند بدون کفن دفنش کنید. در داستان کشتی با اینکه می­شود میّت را نگه بدارند؛ ولی فقط فاسد می­شود؛ با اینکه دفن در زمین واجب است؛ فرموده که باید در دریا انداخته شود؛ آن وقت برای یک غایت مستحبی، شارع اجازه داده باشد که بدنش فاسد باشد، احتمالش نیست. امر واجب، بخاطر فساد بدن و رائحه بد، کنار گذاشته می­شود؛ آن وقت امر مستحبی به طریق أولی کنار گذاشته می­شود.

و لکن اینکه بدنش فساد پیدا بکند، باید غسل بدهیم؛ درست است که دوران امر است بین اینکه بدنش دو روز یا سه روز باقی بماند و او را غسل بدهیم؛ یا اینکه بدون غسل دفنش بکنیم؛ ذهن عرفی همین جور می­گوید که نباید منتظر آب بود؛ زیرا بعداً هم اگر آب پیدا شود، چون فاسد شده است، امکان غسل ندارد. اینکه ایشان مقام را به مسأله غسل و کفن، قیاس کرده است؛ که در آنجا تنها قضیّه میّت نیست؛ بلکه مردم هم متأذِّی می­شوند، اگر در آنجا واجب باشد؛ ملازمه ندارد که اینجا برای غایت مستحبی، نتوان او را نگه داشت.

این است که وجوهی را که مرحوم صاحب جواهر به آنها استدلال کرده است؛ یا اصلش، یا لا اقلّ اطلاقش، قابل مناقشه است. و لکن مع ذلک اینکه نقل این میّت به مشاهد مشرّفه با فساد بدنش، و بو دار شدن بدنش جایز باشد؛ اینکه بتوانیم به آن اطلاقات تمسّک بکنیم؛ و بگوئیم اینجا هم جایز یا مستحب است؛ در ذهن ما این است که استحباب را قطع داریم که در اینجا نیست. ادلّه­ی استحباب یک ادلّه­ی لفظیّه مطلقی نبود؛ و جوازش را هم گیر داریم. یکی مقدار بعید است که شارع مقدّس راضی باشد که و لو با تکه تکه شدن و اضمحلال بدن در کفن، آیا باز هم می­شود او را برای غایت مستحبّ، نقل داد؛ در ذهن ما صاف نیست. رضایت خداوند برای ما صاف نیست. لذا اینکه مرحوم سیّد فرموده «لا یبعد»، می­گوئیم فیه اشکالٌ. راجع به قید دوم که و لو موجب فساد بدنش بشود؛ مرحوم سیّد که می­گوید «و إن استلزم فساد الميت إذا لم يوجب أذية المسلمين» شاید می­خواهد بگوید اگر بوی بدی داشت، جایز نباشد. و کلام سیّد صاف نیست که حتّی با رایحه کریهه هم جایز باشد.

#### قید سوم: نقل میّت با نبش قبر

اما قید سوم، که آیا اطلاق دارد، و لو مستلزم نبش قبر بشود، یا اطلاق ندارد. مرحوم سیّد فرموده آنهائی که می­گویند نقل جایز نیست؛ از این باب است که مستلزم نبش قبر است. فعلاً قضیّه نبش را مسکوتٌ عنه گذاشته است؛ ولی در مسأله هفتم، مورد دوازدهم از موارد استثناء شده از حرمت نبش را وصیّت به نقل قرار داده است؛ فرموده اگر وصیّت بکند، و لو مستلزم نبش باشد؛ مشکلی ندارد. ولی بدون وصیّت گفته یجوز، ولی بعدش فرموده لکنه لا یخلو عن اشکالٍ، که یک اشکال ضعیفی دارد.

عدّه­ای از فقهاء، از جمله مرحوم ابن ادریس در سرائر فرموده نقل میّت در این صورت، جایز نیست، چون نبش قبر حرام است؛ و نقل از باب اینکه مستلزم حرام است، حرام است. مرحوم صاحب جواهر هم این نظر را تأیید کرده است.

در مقابل کسانی مثل مرحوم همدانی[[5]](#footnote-5) گفته­اند نقلش جایز است، و لو مستلزم نبش باشد. دلیل حرمت نبش، قاصر است و شامل این مورد نمی­شود. سیأتی عمده دلیل حرمت نبش، اجماع است؛ آیه و روایتی نداریم که یحرم نبش القبر. عمده دلیلش، اجماع است. گفته­اند که عمده دلیل بر حرمت نبش، اجماع است؛ و مبنای این اجماع هم هتک و اهانت مؤمن است؛ که در بعض کلمات مجمعین هم آمده است؛ و چون می­دانیم یا محتمل است که مدرک این قضیّه، هتک باشد؛ آن مقداری این اجماع مُحرَز است و صادق است که هتک مؤمن صدق بکند؛ و در در موارد نقل مؤمن به مشاهد مشرّفه، هتک صدق نمی­کند. نقل از مکانی به مکان أفضل، احترام مؤمن است. و اطلاقات و اصالة البرائه می­گوید که عیبی ندارد؛ و ادلّه­ی استحباب نقل هم اطلاق دارد و لو اینکه دفن شده باشد.

جواب دوم از حرمت نقل این است که گفته­اند ما مجموعه­ای از روایات داریم که نقل میّت را به مشاهد مشرّفه و لو بعد از دفن، تجویز می­کنند. و همچنین سیره بر همین است که أموات را بعد از دفن، به مشاهد مشرّفه، نقل می­دادند. تاریخ حکایت از این دارد که مسلمین بعد از چند سال، أمواتشان را به مشاهد مشرّفه نقل می­دادند؛ و علماء را به مشاهد نقل می­دادند. در باب 13، أبواب الدفن، روایاتی وجود دارد، که این مطلب از آنها استفاده می­شود؛ گرچه در عنوان باب مرحوم صاحب وسائل، کلمه «بعد الدفن» را نیاورده است؛[[6]](#footnote-6) ولی در بعض روایات، تصریح شده است که می­شود بعد از دفن هم نقل داد.

1. - جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام؛ ج‌4، ص: 349 (و فيه أن الأصل مقطوع بما دل على وجوب احترام المسلم و أن حرمته ميتا كحرمته حيا). [↑](#footnote-ref-1)
2. - مصباح الفقيه؛ ج‌5، ص: 433 (أمّا دعوى كونه هتكا لحرمته، و منافاته لقوله عليه السّلام: «حرمة المسلم ميّتا كحرمته حيّا» ففيها: أنّ تعطيله لا بعنوان المهانة و التحقير، بل لأجل التوصّل إلى دفنه في مكان مناسب بحاله فضلا عن دفنه في المشاهد المشرّفة لا يعدّ بنظر العرف هتكا لحرمته، بل هو من أعظم أنحاء احترام الميّت، خصوصا إذا منع ريحه من الانتشار بوضعه في صندوق و نحوه على وجه يكتم ريحه، بل ربما يكون ترك النقل في مثل هذه الأزمنة- التي تعارف فيها النقل من البلاد النائية- توهينا بالميّت و تحقيرا له بنظر العرف). [↑](#footnote-ref-2)
3. - جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام؛ ج‌4، ص: 349 (و أن الأصل في حكمة الدفن إنما هو ستر مثل هذه الأمور منه مراعاة لحرمته). [↑](#footnote-ref-3)
4. - جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام؛ ج‌4، ص: 350 (و احتمال القول- بأن المعلوم من تقييد تلك المطلقات إنما هو إذا فسد بدون النقل إلى تلك الأراضي المشرفة، و أما فيها فلا تعسف و تهجم- يدفعه التأمل و التتبع لكلمات الأصحاب و أخبار الباب، بل قد يقال قويا: إن الإطلاقات قد تشهد للمطلوب باعتبار ظهور كون المراد منها و المطلوب استمرار الدفن و دوامه في سائر الأوقات، إذ ليست هي كالأمر بالضرب و نحوه مما يحصل الامتثال بإيجاد الطبيعة قطعا، و من هنا يجب دفنه لو اتفق ظهوره، و هكذا. فحينئذ يكون المأمور به الدفن و التغطية من وقت حصول الموت إلى حد خروج الميت عن حاله و صيرورته ترابا و شبهه، نعم أقصى ما هناك خروج أن يقطع بعدم شموله لمثل ما نحن فيه، لا أقل من الشك، فيبقى ما ذكرناه سالما، فتأمل جيدا فإنه دقيق نافع ...). [↑](#footnote-ref-4)
5. - مصباح الفقيه؛ ج‌5، صص: 442 – 441. [↑](#footnote-ref-5)
6. - وسائل الشيعة؛ ج‌3، ص: 162 (بَابُ اسْتِحْبَابِ الدَّفْنِ فِي الْحَرَمِ وَ حُكْمِ نَقْلِ الْمَيِّتِ إِلَيْهِ وَ إِلَى الْمَشَاهِدِ الْمُشَرَّفَةِ لِيُدْفَنَ بِهَا وَ الزِّيَارَةِ بِالْمَيِّتِ‌). [↑](#footnote-ref-6)